

رودکے شاعر روشندل



مجموعه فرهنگ و هنر ۱۵

رودکی شاعر روشندان

دفتر فرهنگ معلولین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



شناسنامه

پدیدآورنده: محمد نوری

ناظر: حسن چراغی

ویراستار: حسین مظاهری تهرانی

امور فنی: علی نوری؛ رضا بیگی

تاریخ: پاییز ۱۳۹۰

ناشر: دفتر فرهنگ معلولین

قم، خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، کوچه ۳، پلاک ۲۶.

۰۲۵۱-۷۷۳۸۰۱۹

www.HandicapCenter.com

info@HandicapCenter.com

هرگونه برداشت و استفاده از کتاب، تنها با ذکر مأخذ و اجازه دفتر امکان پذیر است.

فهرست

۵.....	مقدمه
۶.....	زندگینامه
۹.....	نابینایی رودکی
۱۲.....	مدح رودکی
۱۵.....	عصر رودکی
۱۸.....	کارآمدی اجتماعی- فرهنگی شعر فارسی
۲۱.....	حماسه سرایی همراه با مدیحه سرایی
۲۵.....	شعر و ادبیات
۳۸.....	اهمیت و جایگاه
۴۱.....	کتابشناسی
۴۳.....	استقبال نسل جدید از رودکی



تتدیس رودکی در پنجنکت تاجیکستان

مقدمه

ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی (درگذشت ۳۳۰ یا ۳۲۹ق) از شاعران بزرگ ایرانی است. سمعانی (۵۶۲-۶۱۶ق)، رودکی را نخستین شاعر ایرانی می‌داند که شعر فارسی را سامان داد و فصاحت شعر فارسی را به اوج رساند. تلاش‌های رودکی در احیای فرهنگ و ادب فارسی قابل توجه است، با اینکه مورخان و تراجم نگاران در نایبنا بودن او تردید ندارند. این دفتر درباره زندگانی و خدمات رودکی است. جامعه معلولین و به ویژه روشندان تا چنین الگوهای و اسوه‌هایی پیش روی خود دارند، نباید یأس و تردید و افسردگی بر آنان غلبه کند. کسانی مثل رودکی در چنان شرایط آن روزگار بزرگ‌ترین گام‌ها را برداشتند و سرنوشت این مرز و بوم را دگرگون ساختند و فرهنگ اسلامی را در اقشار مختلف مردم ترویج می‌کردند و بالاخره الگویی برای نسل‌های بعدی روشندل شدند.

دفتر فرهنگ معلولین در صدد است برای همه معلولین نخبه یک دفتر منتشر کند و شرح زندگی و خدمات آنان را عرضه کند. هدف الگوسازی از این نخبگان است تا معلولین با عبرت آموزی از آنان، در جایگاه سازندگان و خادمان جامعه قرار گیرند.

تلاش شده بر اساس منابع معتبر، نوشتاری روان و قابل فهم برای گروه‌های مختلف در رده‌های گوناگون عرضه شود. با این حال از رأی صائب و انتقاد سازنده صاحبان اندیشه و خرد و پژوهشگر استقبال می‌کنیم.

محمد نوری

زندگینامه

کُنیه و نام و نسب رودکی را ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم نوشته‌اند.^۱ تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی^۲ و آتشکده آذر بیگدلی^۳ و مجمع الفصحاء^۴ هدایت ابوالحسن مانند سمعانی نوشته‌اند. شهرت او «رودکی» است. و خود نیز چند بار خود را به همین لقب خوانده است^۵ و معاصران و شعراء نزدیک به دوره او نیز او را به همین نام خوانده‌اند.^۶ در وجه اشتهاار شاعر به این لقب دو نظریه هست. برخی معتقدند چون رودنیک می‌نواخته رودکی خوانده شد.^۷ اما کسانی مثل ذبیح‌الله صفا این نظر را غلط شمرده‌اند و گفته‌اند، اگر چنین می‌بود می‌بایست «رودی» گفته

-
۱. عبدالکریم بن محمد (۵۶۲-۱۶۱۶ق)، در کتاب مشهورش الانساب، زندگینامه جامعی درباره رودکی دارد. این متن قدیمی‌ترین نوشته درباره رودکی است.
 ۲. دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، چاپ هند، ص ۱۳.
 ۳. آذر بیگدلی، آتشکده آذر، چاپ بمبئی، ص ۳۲۰.
 ۴. ابوالحسن هدایت، مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۲۳۶.
 ۵. از جمله در این دو بیت خودش را رودکی نامیده است:
رودکی چنگ برگرفت و نواخت / باده انداز کاو سرود انداخت
رود کیا بر نورد مدح همه خلق / مدح او گوی و مهر دولت بستان
 ۶. ابوزراعہ معمری گفته است:
اگر بدولت با رودکی نمی‌مانم / عجب مسکن سخن از رودکی نه کم دانم
و کسائی گفته است:
رودکی استاد شاعران جهان بود / صد یک ازوی تویی کسائی پر گست
 ۷. این قول را دولتشاه و آذر و هدایت آورده‌اند.

شود نه به تصغیر. نظر دوم درباره وجه تسمیه رودکی این است که وی را به سبب انتساب به رودک سمرقند رودکی گفته‌اند.^۱

مولد رودکی در قریه بُنج از قراء رودک سمرقند بود. بنج از قراء بزرگ رودک و مرکز آن بوده و به همین سبب به بنج رودک شهرت داشته است. یاقوت حموی نیز در *معجم البلدان* از این قریه یاد کرده و رودکی را منسوب به آنجا دانسته است. بنج دو فرسنگ از سمرقند مسافت داشت. نسبت رودکی را به رودک سمعانی صراحة در ذکر کلمه رودکی بیان داشته و گفته است: «الرودکی بضمّ الراء و سکون الوار و فتح الذال المعجمة و فی آخرها الکاف، هذه النسبة الی رودک و هی ناحیة بسمرقند و بها قریة يقال لها بنج و هذه القریة قطب رودک.

رودکی را به صفاتی از قبیل استاد شاعران و سلطان شاعران^۲ یاد کرده‌اند. ذکر این صفات برای احترام و بزرگداشت او است. ولادت رودکی گویا در اواسط قرن سوم اتفاق افتاد. از آغاز حیات او و کیفیت تحصیلاتش اطلاع دقیق در دست نیست. عوفی گفته است که «چنان ذکی و تیزفهم بود که در هشت سالگی قرآن تمامت حفظ کرد و قراءت پیاموخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق می‌گفت، چنانکه خلق بر وی اقبال نمودند و رغبت او زیادت شد

۱. سمعانی در *الانتساب* او را به سبب انتساب برودک «رودکی» دانسته است.

۲. از رودکی شنیدم سلطان شاعران/کاندر جهان بکس مگر و جز بقاطمی

و او را آفریدگار تعالی آوازی خوش و صوتی دلکش داده بود و به سبب آواز در مطربی افتاده بود. از ابوالعبک بختیار که در حرفه موسیقی استاد بود بربط پیاموخت و در آن ماهر شد و آوازه او به اطراف و اکناف عالم رسید و امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان بود او را به قربت حضرت خود مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت...»^۱

رودکی بر اثر تقرب به امیر نصر و صلوات و جوائز او و وزیران و رجال دربارش ثروت و مکنت فراوان تحصیل کرد، چنانکه به قول نظامی عروضی هنگامی که همراه نصر بن احمد از هرات به بخارا می‌رفت، چهارصد شتر زیر بنه او بود.^۲ اشارات دیگری نیز که از شعرا به ما رسیده مؤید این مدعاست و چنانکه خواهیم دید صله‌هایی که از امرا می‌گرفت گاه به مبالغه‌های هنگفتی بالغ میشد، مثلاً در پاداش قصیده‌ای که به نام امیر ابوجعفر احمد بن محمد صفاری ساخت، ده هزار دینار (شاید درهم) گرفت^۳ و چنانکه خود گفته چهل هزار درهم از امیر نصر و پنج هزار از امیر ماکان بن کاکي و شصت هزار درهم از امرای مختلف دربار سامانی گرفت:

بداد میر خراسانش چهل هزار درم / وزو فزونی یک پنج میر ماکان بود...
وز اولیاش پراکنده نیز شصت هزار / بمن رسید و بدان وقت حال چونان بود

۱. لباب‌الالباب، ج ۲، ص ۶-۷.

۲. عوفی نیز همین سخن را تأیید و تکرار کرده است: لباب‌الالباب، ج ۲، ص ۷.

۳. تاریخ سیستان، ص ۳۲۴.

و عوفی گفته است که «او را دویست غلام بود»،^۱ ظاهراً این ثروت رودکی تا پایان عمر شاعر باقی نماند و او در پیری تهیدست شد و به مؤنت زن و فرزند درماند.

وفات رودکی را هدایت^۲ به سال ۳۰۴ نوشته و معلوم نیست این اشتباه از کجا برای او پیدا شده است، زیرا رودکی شهید را که در سال ۳۲۵ق، درگذشته مرثیت گفت. سمعانی در الانساب تصریح کرده است که رودکی به سال ۳۲۹ق، در مولد خود یعنی قریه بنج درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

نابینایی رودکی

درباره نابینایی رودکی، در متون کهن سه موضع یافت می‌شود: موضع اول که طرفداران فراوان دارد، بر کور مادرزادی رودکی تأکید دارد. نظریه دوم، موضع کسانی مثل سمعانی است که نسبت به این مسأله ساکت‌اند و بالاخره موضع سوم از کسانی مثل بسائین *الفضلاً* است و معتقدند در نیمه دوم عمرش نابینا شده است.

عوفی نوشته است که «از مادر نابینا آمده» لیکن سمعانی و نظامی عروضی و صاحب تاریخ سیستان که هر یک سخنانی درباره رودکی گفته‌اند، هیچ یک به کوری او اشاراتی ندارند، اما از شاعران

۱. *لیاب الالباب*، ج ۲، ص ۷.

۲. *مجمع الفصحا*، ج ۱، ص ۲۳۷.

قریب العهد به او اشارت صریح در این باره در دست است مانند
قول ابوزراعہ درباره او:

اگر به کوری چشم او بیافت گیتی را / ز پھر گیتی من کور بود توانم
و مانند اشاره‌ایی که ابوحنّان توحیدی در کتاب *الهوامل و الشوامل*
درباره کوری او کرده و گفته است: رودکی را که اَکمه بود و از مادر
کور یزاد، گفتند رنگ در نزد تو چگونه است؟ گفت: مانند شتر! از
شاعران بعد از رودکی هم اشاراتی به کوری آن استاد داریم مانند:
استاد شهید زنده بایستی / و آن شاعر تیره چشم روشن بین
تا شاه مرا مدیح گفتندی / بالفاظ خوش و معانی رنگین
(دقیقی)

اشعار زهد و بند بسی گفتست / آن تیره چشم شاعر روشن بین
(ناصر خسرو)

و استاد ابوالقاسم فردوسی آنجا که سخن از نظم کلیله و دمنه گفته
به نحوی سخن رانده است که کوری رودکی از گفتار او دریافته
می‌شود:

گزارنده را پیش بنشانند / همه نامه بر رودکی خواندند
به پیوست گویا پراکنده را / بسفت این چنین در آگنده را
از طرفی دیگر در اشعار شاعر باشاراتی باز می‌خوریم که دلالت

بر بینایی او در یک زمان می‌کند.^۱ اینگونه اشارات مایه حیرت در صحت نسبت این ابیات و یا در صحت نقل آنها تردید کرد و یا پنداشته‌اند. که رودکی در قسمتی از زندگانی خود بینا بود و بعد کور شد. ولی بهتر است اینگونه اشعار حمل بر دیدن قلبی نه با چشم یا حمل بر معنای مجازی کنیم. اشاره محمود بن عمر نجاتی صاحب کتاب بساتین الفضلا و یا ریاحین العقلا فی شرح تاریخ العتبی (مؤلف بسال ۷۰۹ق) چنین است که رودکی در آخر عمر خود کور شد (و قد سُمل فی آخر عمره).

به نظر می‌رسد، نظر کور مادرزاد با واقعیت‌ها منطبق‌تر است. اما نظریه کسانی که نسبت به کوری رودکی سکوت کرده‌اند، قابل درک است. شاید آنان کوری را نقص رودکی و منافی با بزرگی او می‌دانسته‌اند، از اینرو در این باره ساکت شده‌اند.

اما تنها دلیل کسانی که معتقدند او در نیمه دوم عمرش کور شده، اشعاری است که دال بر بینایی اوست. اگر این اشعار را حمل بر مجاز و نگاه قلبی یا دیدن با قلب کنیم، مشکل مرتفع می‌گردد.

در دوره جدید تحقیقات مفصلی درباره وضعیت جسمی و ناینبایی رودکی منتشر شده است. از بین همه این کارها پژوهشی توسط عبدالرحمان طاهر جانف منتشر شد و با ادله فراوان و قوی ثابت

۱. همیشه چشمش زی زلفکان خوشبو بود/ همیشه گوشش زی مردم سخندان بود...؛ چادرکی دیدم رنگین پر او/ رنگ بسی گونه بر آن چادرا...

کرده رودکی کور مادر زاد بوده است. این مقاله توسط میرزا ملا احمد به فارسی برگردان و با عنوان «درباره کوری رودکی» در مجله نامه پارسی (پاییز ۱۳۸۱، ص ۵۱-۸۳) منتشر شد. نویسنده این مقاله تأکید می‌کند: همه معاصران رودکی به نایبای مادر زادی او تصریح دارند.^۱

مدح رودکی

یکی از برجستگی‌های رودکی، وابستگی او به دربار سامانیان (آل سامان) است. دوره سامانیان برای ایران بسیار حساس بود. زیرا امپراطوری بزرگ اسلامی، به چند قطعه تقسیم شده و خلافت بغداد نفوذ و سرپرستی خود را عملاً بر ایران از دست داده و سامانیان برای استقلال سیاسی ولی ترویج اسلام در ایران کوشیدند. رودکی توانست به کمک دربار سامانی شتافته و با استفاده از امکانات آنان فارسی و فرهنگ ایرانی را احیاء کند و هویت ایرانی را مجدداً زنده سازد. رودکی حساسیت روزگار را می‌دانست و می‌فهمید بدون دربار سامانی نمی‌توان به این هدف بزرگ نایل شد، از اینرو به روش نزدیک شدن به دربار و مدح درباریان و امیران سامانی آنان را جذب این راه بزرگ نمود.

۱. «درباره کوری رودکی»، نامه پارسی، پاییز ۱۳۸۱، ص ۵۱-۵۲.

رودکی در دربار آل سامان به امیر سعید نصر بن احمد بن اسمعیل (۳۰۱-۳۳۱) بیشتر نزدیک بود. اما بعید نیست که پیش از این امیر نصر پادشاه دیگر مثل احمد بن اسمعیل (درگذشت ۳۱۰ق) را نیز درک کرده باشد. نظامی عروضی در چهار مقاله تقرب رودکی به امیر نصر را گزارش کرده است.^۱ ولی برخی از جاهای این گزارش مثل توقف چهار ساله امیر نصر در هرات درست به نظر نمی‌آید^۲ و گویا قصیده: «بوی جوی مولیان آید همی». در بازگشت امیر نصر به بخارا از یکی از سفرهای پیایی و متعدد او سروده شده باشد.

دیگر از ممدوحان رودکی امیر شهید ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بن اللیث معروف به «بانویه» از امرای صفاری بود که از سال ۳۱۱ تا ۳۵۲ق حکومت می‌کرد. وی مردی دانشمند و مطلع از علوم اوایل و علوم مذهبی و ادبی و از مشوقان بزرگ علما و ادبا و شعرا در عهد خود بوده است. این امیر بر اثر رفتار ناپهنجاری که ماکان بن کاکلی فرستاده او کرده بود، هنگامی که آن امیر دیلمی بعد از قطع روابط خود با امیر نصر ابن احمد در کرمان به سر میبرد، ناگهان بر او تاخت و او را به بند کشید و به سیستان برد و بعد از چندی رها کرد. امیر نصر بعد از استماع این خبر مجلسی به یاد ابوجعفر بانویه ترتیب داد و هدایایی برای او فرستاد و رودکی همراه

۱. چهار مقاله، ص ۲۲-۲۳.

۲. تاریخ ادبیات، فروزانفر، ص ۱۲.

آن هدایا قصیده‌ایی در وصف مجلس امیر خراسان و مدح ابوجعفر
فرستاد، بدیع مطلع:

مادر می را بکرد باید قربان / بچه او را گرفت و کرد به زندان
این قصیده که در بعضی از نسخ دیوان ابومنصور قطران تبریزی نیز
ثبت شده به تمامی در تاریخ سیستان آمده است^۱ و وصفی که
شاعر در تشبیب آن قصیده از شراب کرده از زیباترین خمریات
شعرای پارسی زبان است.

دیگر از ممدوحان رودکی ما کان بن کاکي است و رودکی چنانکه
خود گفته است از وصلت و جوائزی گرفت.

دیگر از ممدوحان رودکی ابوالفضل بلعمی وزیر معروف سامانیست
که تاریخ بلعمی از پسر اوست. این وزیر دانشمند به رودکی
اعتقادی وافر داشت و بنا به روایت سمعانی او را در میان شاعران
عرب و عجم بی نظیر می دانست، وی وصلت و جوائز گرانبها بوی
می بخشید، چنانکه انعام جزیل او به رودکی زیانزد شاعران بعد بود^۲
و ظاهراً مشوق رودکی در نظم کلبه و دمنه همین وزیر دانشمند
بوده است.

۱. تاریخ سیستان، ص ۳۱۷-۳۲۳

۲. چنانکه سوزنی در این باره چنین سروده است:

رودکی وار یکی بیت زمن بشنیدست / بلعمی وار بدان ده صلتم فرمودست

عصر رودکی

رودکی در سده چهارم قمری می‌زیست. این دوره دارای وضعیت و شرایط خاصی است. دوره‌ایی که با روی کار آمدن سامانیان و قدرت گرفتن شاهان سامانی در ماوراءالنهر و خراسان آغاز شده و به تسلط سلاجقه بر بغداد در سده پنجم ختم گردیده است. این دوره آغازگر ترقی ادب فارسی و یکی از مهمترین ادوار ادبی ایران محسوب می‌گردد. در ابتدای این عهد رودکی استاد شاعران و در اواخر این دوره فردوسی و عنصری دو استاد مسلم شعر پارسی زندگی می‌کرده‌اند. شاعران دیگری که در این دوره بسر میبردند به گونه‌ای از رودکی متأثر شده بودند و هر یک به شهرت در تاریخ ادبیات فارسی رسیدند. کمتر دوره‌ایی از ادوار ادبی فارسی است که این همه شاعر استاد و بزرگ آن هم از یک ناحیه محدود، در آن زندگی کرده باشند و کمتر عهدیست که فصاحت و جزالت کلام تا این حد رشد کرده باشد. کثرت شعر و تعدد آثار گویندگان یکی از خصائص عمده این عهده است. علت عمده این توسعه و رواج روز افزون شعر در این عهد تشویق بی‌سابقه شاهان نسبت به شعرا و نویسندگان است. همه امرا و شاهان مشرق در این عهد نسبت به گویندگان پارسی زبان و نویسندگان و شعرای تازی گوی ایرانی رعایت کمال احترام را می‌کرده‌اند و اگر هم اتفاقاً واقعه‌ایی نظیر حادثه میان سلطان محمود و فردوسی در این عهد به میان می‌آمد،

معلول جریانات اجتماعی و سیاسی خاص بود، نه معلول بی-
 حرمتی شعرا و گویندگان در نزد این سلاطین. صلات گران و
 نعمت‌های جزیل و اموال کثیری که امرا و سلاطین در این دوره در
 راه تشویق شاعران صرف می‌کرده‌اند، به حدی بود که آن را به
 درجات بلندی از ثروت و تنعم می‌رسانید. چون مدیران و
 پادشاهان به نقش کسانی چون رودکی واقف بودند و می‌دانستند که
 بنیانگذاران ایران نوین و ادب فارسی جدیداند. درباره رودکی گفته-
 اند که بنه او را چهارصد شتر می‌کشید^۱ و درباره عنصری گفته شده
 است که از نقره دیکدان و از زرآلات خوان ترتیب داد^۲ و بعضی از
 شاعران در این عهد چنان ثروتمند می‌شدند که حتی محسود
 معاصران خویش می‌گردیدند^۳ و گروهی از گویندگان چندان تنعم
 و جلال داشتند که با غلامان سیمین کمر و زرین کمر حرکت می-
 کردند^۴ و در حقیقت مانند شاهان با موبک خاص از معابر می-
 گذشتند.

۱. چهار مقاله نظامی عروضی، چاپ لیدن، ص. ۳۳.

۲. اشاره است به این بیت از خاقانی:

شنیدم که از نقره زد دیکدان / زر ساخت آلان خوان عنصری

۳. اشاره است به شعر ابوزراعہ معمری درباره رودکی رجوع شود، به شرح حال

رودکی و نیز اشاره است با این بیت فرخی:

محسود بزرگان شدم از خدمت محمود / خدمتگر محمود چنین باید هموار

۴. چهار مقاله، چاپ لیدن، ص. ۴۰.

این وضع نتیجه مستقیم تشویق پادشاهان نسبت به گویندگان مذکور و اعزاز و اکرام آنان بود و این حال هرگز پدید نمی‌آمد، مگر بر اثر علاقه خاص شاهان و امیران و وزیران نسبت به ادب و شعر. در میان سلاطین و امرا و وزرای این عهد بسیار کسان داریم که یا خود شاعر و نویسنده بوده‌اند (مانند شمس المعالی قابوس و آغاجی و طاهر بن فضل چغانی و امیر ابوالمظفر چغانی و ابن العمید و صاحب بن عبّاد و عتبی و جیهانی و ابوالفضل بلعمی و ابوعلی بلعمی و نظایر آنان) و یا از تشویق نویسندگان و شاعران پارسی‌گوی غفلت داشتند.

سامانیان خصوصاً به نثر و نظم پارسی توجه خاص مبذول می‌داشتند. به سبب همین توجه بود که شاعران را آن همه تشویق و تکریم می‌کردند و مستقیماً برای ایجاد منظومه‌هایی مثل شاهنامه یا ترجمه کتبی مانند کلیله و دمنه ابن المقفع^۱ و تاریخ طبری و تفسیر کبیر طبری^۲ فرمان‌هایی صادر می‌کردند و برخی از وزیران آنان مانند ابوالفضل بلعمی مشوق شاعران در نظم داستان‌ها و کتبی از قبیل کلیله و دمنه می‌شدند، یا افرادی از قبیل ابوعلی بلعمی خود به تألیف کتبی به زبان فارسی همت می‌گماشتند.

۱. مقدمه شاهنامه ابومنصوری (کتاب بیت مقاله مرحوم قرظینی، ج ۲، ص ۲۲).

۲. در مقدمه هر دو ترجمه اخیر شرح فرمان پادشاه سامانی مبنی بر ترجمه دو کتاب مذکور به توضیح آمده است.

شاید یکی از علل بزرگ ترویج نثر و نظم فارسی به وسیله سامانیان تعقیب فکر استقلال ادبی ایرانیان و دنبال کردن نظر یعقوب بن لیث در این زمینه بوده است و علت دیگر آنکه سامانیان می-کوشیدند، دربار آنان همان مرتبت و مقامی را یابد که بغداد در زیر تسلط خلفای عباسی دارا بود و گویا این فکر بود که شاعران را به سرودن نظیر این بیت برمی‌انگیخته است که:

امروز بھر حالی بغداد بخاراست / کجا میر خراسان است پیروزی آنجاست
غیر از بخارا که مهمترین مرکز ادبی ایران در قرن چهارم بود، در عهدی که مورد مطالعه ماست، مراکز مهم دیگری مانند سیستان و غزنین و گرگان و چغانیان و نیشابور و ری و سمرقند برای ادب فارسی وجود داشت و در مراکز ادبی مشرق رونق شعر و نثر پارسی بیش از سایر مراکز بوده است و بر روی هم در مراکز غربی ایران تا اوایل قرن پنجم شعر و نثر فارسی رونق و رواجی چنانکه باید نداشت.

کارآمدی اجتماعی- فرهنگی شعر فارسی

زبان فارسی در قرون نخست اسلامی با عربی آمیخته و ممزوج بود و برتری سیاسی تازیان و خلافت بغداد مانع برتری فرهنگی ادب پارسی بود. اما از سده چهارم با تلاش‌های رودکی و دیگر شاعران ادبیات و فرهنگ پارسی از اوایل سده چهارم شروع به

نضج‌گیری کرد. در این زمان تعداد پارسی‌گویان و پارسی‌سرایان بسیار محدود و معدود بود. اما با تلاش‌های همین تعداد اندک دو یا سه قرن بعد گویندگان و سرایندگان فراوان ظهور کردند.

اما مهم اینست که رودکی و تعداد اندکی دیگر از هم‌مشربان او چه روشی را به کار بستند و چه تدابیری را اجرا کردند که به سرعت ادب و فرهنگ فارسی مجدداً به اوج رسید. اینجا تلاش می‌کنیم به مطالعه خط‌مشی آنان بپردازیم.

مهارت رودکی و قدرت او در تلفیق کلام و بیان مضامین و افکار بدیع به عنوان یک تدبیر مهم است. و از مسائل قابل توجه در این دوره است. چنانکه رودکی و دیگران شاعران این دوره همواره سرمشق سخنوران دوره‌های بعد بوده‌اند و استادان نام‌آوری که در این عهد ظهور کرده‌اند مانند: رودکی و ابوشکور و دقیقی و فردوسی و عنصری و فرخی و منوچهری هنوز هم افصح و ابلغ شعرای پارسی‌گوی محسوب می‌شوند. علت عمده این امر را علاوه بر آمادگی محیط برای بیان افکار تازه و بدیع و روشنی ذهن و فکر باید طبیعی بودن زبان برای گویندگان بدانیم، یعنی شاعران این عهد برای آموختن زبان دری و آگاهی از رموز آن به تحصیل و ممارست بسیار کمتر حاجت داشتند.

عامل دوم در خط‌مشی رودکی و دیگر پارسی‌گویان سده چهارم، کثرت شعر است.

عدد ابیاتی که به رودکی نسبت داده‌اند، به قولی یک میلیون و سیصد هزار و به قول معقول‌تر صد هزار بیت بوده و عدد اشعار فردوسی شصت هزار بیت بوده و برای دیگر شاعران این عهد هم اشعار کثیر در تذکره‌ها یاد شده است که از آن جمله مقداری به عنوان استشهداد در کتب مختلف نقل شده و برخی هم با اشعار شعرای دیگر در آمیخته و مقدار فراوانی از میان رفته است. از علل عمده مفقود شدن بیشتر منظوم‌ها و اشعار این عهد یکی کهنه بودن زبان و ترکیبات و نامأنوس بودن غالب آنها برای مردم ایران در ادوار متأخرست و دیگر آنکه مراکز عمده رواج این اشعار مانند ماوراءالنهر و خراسان دچار مهاجمات پیاپی وحشیان زردپوست و قتل و غارت و نهب و تاراج و ویرانی و نابسامانی شد و هزاران کتاب و دیوان و صدها کتابخانه در بین گیر و دار از میان رفت و لامحاله بسیاری از دیوان‌های شاعران آن عهد هم در جزو این اشعار بود. عوفی صاحب لباب الالباب که اندکی پیش از حمله تاتار در ماوراءالنهر بود گوید، دیوان رودکی به صد دفتر بر می‌آید و چندی پیش از وی رشیدی سمرقندی شاعر دربار خضر خان خاقان سمرقند نسخه یا نسخی از دیوان آن شاعر بزرگ را به تمامی دیده و عدد ابیات آن را بعد از چند بار شمردن در یکی از قطعات خود معلوم کرده بود، ولی بعد از حمله مغول اثری از این دیوان جز آنچه در کتب ادب از آن نقل شده مشهور نماند و نظیر

این سرنوشت را می‌توان برای بسیاری دیگر از شاعران عهد سامانی هم تصور کرد. شهرت و فصاحت و مطبوع بودن کلام در قسمتی از آنها و اقبال و توجه آیندگان بدان‌ها بوده است. از خصائص عمده شعر پارسی در این عهد سادگی و روانی کلام و فکر در آن است. از تعقید و ابهام و خیالات باریک دور از ذهن و ذوق در آن کمتر اثری می‌یابیم. اگر کلمات متروک پارسی دری را که به تناسب محیط و دوره در اشعار آن عهد آمده و برای مردم مشرق در آن روزگار قابل فهم بوده است، در نظر نگیریم، آثار سادگی و روانی کلام را در سراسر اشعار آن دوره مشاهده می‌کنیم و کمترین آشنایی با لهجه کهنه قرن چهارم و آغاز قرن پنجم ما را در فهم زیبایی و فصاحت معجزه‌آسای اشعار آن عهد یاری می‌رساند.

حماسه سرایی همراه با مدیحه سرایی

رودکی و فردوسی متعلق به یک دوره‌اند. افتخارات ایرانیان در وطن دوستی، خلق حماسه‌ها، انسان دوستی و دیگر فضائل ملی در قالب حماسه سرایی و نیز تلاش‌ها و خدمات درباریان و پادشاهان در قالب مدیحه سرایی مطرح شد. البته با جذاب‌ترین قالب‌های شعری و اوزان عروضی.

مهمترین دوره حماسه‌سرایی در ایران همین عهد است. رونق حماسه‌های ملی در این دوره به درجه ایست که مهمترین آثار حماسی ایران و یکی از بهترین حماسه‌های ملی عالم یعنی شاهنامه در همین دوره به وجود آمده است. در اوایل این عهد مسعودی مروزی و در اواسط این دوره دقیقی و در اواخر آن استاد بزرگ ابوالقاسم فردوسی سه اثر حماسی خود را پدید آوردند و نظم داستان‌های مثنوی قهرمانی و ملی را متداول کردند و بعد از آنان در عصر سلجوقی چندین داستان حماسی دیگر به نظم درآمد. غزل و اشعار غنائی این عهد دنباله‌ایست از آنچه در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم می‌بینیم. در آغاز این قرن دو غزل‌سرای مشهور بودند که شاعران بعد آنان را به استادی در این نوع شعر ستوده‌اند و از آن دو یکی رودکی و دیگر شهیدست. قدرت رودکی در غزل به درجه‌ایی بود که عنصری با همه دقت خیال غزل‌های او را ستوده و خود را از آوردن مضامین دقیق آنها عاجز دانسته است.

عنصری درباره رودکی می‌گوید:

غزل رودکی‌وار نیکو بود / غزل‌های من رودکی‌وار نیست
 اگر چه بکوشم بیاریک وهم / بدین پرده اندر مرا بار نیست
 مدیحه‌سرایی از آغاز ادب فارسی به پیروی از شعر عربی معمول
 بود. در تمام این عهد شعرای بزرگ درباری به مدح پادشاهان و

سلاطین و رجال درباری آنان سرگرم بودند. معمولاً هر شاعر مداح وظیفه و راتبه‌ایی داشت و در برابر آن موظف بود، پادشاه را در اعیاد و ایام رسمی و فتوحات و غیره مدح گوید. پیداست که با هر مدحی ممکن بود، صلوات جدید نیز دریافت دارد. صلوات وزرا و امراء بزرگ هم عواید تازه‌ایی برای شاعران تشکیل می‌داد. شاهان سامانی و بعد از آنان سلاطین غزنوی با تمول سرشار خود انعام جزیل و صلوات گران به مداحان خود می‌داند و از میان آنها خصوصاً سلطان محمود غزنوی از ثروت بیکرانی که گرد آورده بود، صلوات‌های بی‌سابقه به شاعران می‌داد. این نکته هم شایان توجه است که یکی از علل بخشیدن مال فراوان در برابر مدایح شعرا علاقه‌ایی بود که شاهان به بقای نام و کسب شهرت و اهمیت در میان مردم داشتند و نیز در این کار از رسمی که در دربار خلفا معمول بود، پیروی می‌کردند. مدیحه‌سرایی در دربار محمود و مسعود غزنوی علی‌الخصوص به وسیله سه شاعر توانای نام بردار یعنی عنصری و فرخی و منوچهری به حدّ کمال رسید و بیش از این سه رودکی و دقیقی در عهد سامانیان از دیگر شاعران گوی سبقت ر بوده بودند. مدایح شاعران دربار سلطان محمود در برخی از موارد از مدح گذشته و به شعر حماسی نزدیک شده است. علت آن است که ممدوح آنان به واقع قهرمان عصر خود در کشور گیری و کشور داری بود. میدان‌های بزرگ جنگ، لشگرکشی‌های عظیم

و طولانی و فتوحات پیاپی سلطان محمود چنان در شاعران عهد او مؤثر افتاده و آنقدر مضمون عالی و تازه حماسی برای آنان فراهم آورده بود که شعرا با مختصر استفاده از از مبالغات شاعرانه و تصورات خود می‌توانستند صحنه‌هایی بدیعی از آنها در قصاید خود ترتیب دهند و از این قبیل صحنه‌ها در قصائد عنصری و فرخی و علی‌الخصوص شاعر اخیر بسیار دیده می‌شود.

نخستین کسی که ساختن قصائد کامل و تمام را با تشبیب و مدح و دعا معمول کرد، رودکی است و دیگران در این باب همه تابع او شمرده می‌شوند و او همچنان که در بسیاری از ابواب شعر پیشوای گویندگان قدیم بود در این فن هم راهنمای آنان شمرده شده است. بر روی هم زندگانی مرفه و خوشگذرانیهای شعرای این عهد بیشتر آنان را به طرف لهو و آوردن افکار و مضامینی که لازمه آن باشد کشانیده است. از این روی در اشعار شعرای این دوره غالباً به قطعات یا تشبیهاتی که نماینده این فکر باشد باز می‌خوریم، علی‌الخصوص در پاره‌ایی از ابیات بازمانده رودکی و در اشعار منجیک و فرخی.

داستان‌سرایی و قصه‌پردازی و آوردن حکایات و امثال هم در اشعار این عهد معمول بوده است. رودکی غیر از منظومه کلیله و دمنه که نخستین منظومه حکمی این عهد و شامل قصص و مواعظ بود، شش منظومه دیگر نیز داشته که به وزن‌های مختلف مانند متقارن

و هزج و خفیف و غیره سروده و معلوم است که برخی از آنها منظومه‌های عاشقانه بوده است.

شعر و ادبیات

از ابیات و قطعات و قصائد و غزل‌های معدودی که از رودکی باقیمانده، به نیکی می‌توان دریافت که این شاعر در فنون مختلف شعر استاد و ماهر بود و سخنان وی در قوت تشبیه و نزدیکی معانی به طبیعت و وصف کم نظیر است و لطافت و متانت و انسجام خاصی در ابیات وی مشاهده می‌شود که مایه تأثیر کلام در خواننده و شنونده است. از غالب اشعار او روح طرب و شادی و عدم توجه به آنچه مایه اندوه و سستی باشد مشهود است و این حالت گذشته از اثر محیط زندگی و عصر حیات شاعر نتیجه سعه عیش و فراغت بال وی نیز بوده است.

در کثرت اشعار رودکی بحثی نیست و حداقل اشعار او را به صد هزار بیت تخمین زده و برخی تا حدود ۱۳۰۰۰۰۰ بیت گفته‌اند و این اختلاف از آنجاست که دو بیت ذیل از سیدالشعرا رشیدی سمرقندی از معاصران آل افراسیاب را که عوفی در شرح حال رودکی نقل کرده است، به دو گونه معرفی کرده‌اند:

گر سری باید به عالم کس به نیکو شاعری / رودکی را بر سر آن
شاعران زبیدسری

شعر او را برشمردم سیزده ره صد هزار / هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری
 نجاتی در بساتین الفضلا گفته است «و اشعاره الف الف و ثلاثمائة
 الف بیت کذا قاله الرشیدی فی قصیده له انشدها فی کتابه الموسوم
 به سعدنامه، گر سری...» کو عوفی در لباب الالباب گفته است: «و
 چنین گویند و العهده علی الراوی که اشعار او صد دفتر برآمده
 است». و این قوم هم دلیل بر کثرت اشعار استادست، اما اکنون از
 آن همه اشعار جز چند قطعه و قصیده که در کتب قدیم نقل شده و
 بعضی ابیات پراکنده که در جُنگ‌ها و کتب لغت و تذکره‌ها آمده
 است، چیزی در دست نیست. مقداری از اشعار رودکی در دیوان
 قطران تبریزی راه جسته و دیوانی هم که از رودکی به طبع رسیده
 حاوی اشعار از قطرانست. شاید یکی از علل این اختلاط آن باشد
 که نام ممدوح رودکی (نصر) با کنیه ممدوح قطران (ابونصر مملان
 پسر ابومنصور و هسودان حکمران آذربایجان) اشتباه شده است.
 مهمترین اثر رودکی که اکنون جز ابیات پراکنده‌ایی از آن باقی
 نمانده، کلیله و دمنه منظومست. ترجمه عربی این کتاب در عهد
 امیر نصر بن احمد و به فرمان او بدست ابوالفضل محمد بلعمی
 صورت گرفت. در مقدمه شاهنامه ابومنصوری بعد از آنکه داستان
 ترجمه کلیله و دمنه از پهلوی به عربی سخن رفته چنین آمده است:
 «پس امیر سعید نصر بن احمد این سخن بشنید، خوش آمدش،
 دستور خویش را خواجه بلعمی بر آن داشت تا از زبان تازی به

زبان پارسی گردانید تا این نامه به دست مردمان اندر افتاد و هر کسی دست بدو اندرز زدند و رودکی را فرمود تا به نظم آورد و کلیله و دمنه اندر زبان خرد و بزرگ افتاد و نام او بدین زنده گشت و این نامه از وی یادگای بماند. پس چینیان تصاویر اندر افزودند تا هر کسی را خوش آید دیدن و خواندن آن». اگر چه از این سخن معلومست که نظم کلیله هم به فرمان امیر نصر انجام شد، ولی گویا ابوالفضل بلعمی در این کار بی تأثیر نبود. رودکی هنگام نظم کلیله و دمنه مسلماً کور بود، زیرا چنانکه از گفتار فردوسی بر می آید برای نقل کلیله و دمنه به شعر آن را بر رودکی می خواندند:

بتازی همی بود تا گاه نصر / بدانگه که شد در جهان شاه نصر
 گرانمایه بوالفضل دستورِ اوی / که اندر سخن بود گنجور اوی
 بفرمود تا پارسی دزی / بگفتند و کوتاه شد داوری
 وزان پس بدو رسم و رای آمدش / بر او بر خرد راهنمای آمدش
 همی خواستی آشکار و نهان / که زو یادگاری بود در جهان
 گزارنده را پیش بنشانند / همه نامه بر رودکی خواندند
 بیبوست گویا پراکنده را / بسفت این چنین در آکنده را
 از این منظومه امروز ابیات پراکنده‌ایی در فرهنگ‌ها ضبط است.
 این مثنوی به بحر رمل مسدّس سروده شده و از جمله ابیات
 خوب آن این چهار بیت است که در کتاب تحفة الملوک نقل شده
 است:

تا جهان بود از سرِ آدم فراز/ کس نبود از راز دانش بی‌نیاز
 مردمان بخرد اندر هر زمان/ راز دانش را بهر گونه زبان
 گرد کردند و گرامی داشتند/ بسنگ اندر همی بنگاشتند
 دانش اندر دل چراغ روشنست/ وز همه بد بر تن تو جوشن است
 رودکی غیر از منظومه کلیده و دمنه مثنویهای دیگری نیز داشت و
 از آن جمله است یک مثنوی به بحر متقارب (فعولن فعولن فعولن
 فعول) و یک مثنوی بیحر خفیف (فاعلاتن مفاعلن فعولن) و یک
 مثنوی بیحر هزج مسدّس (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) و یک مثنوی
 دیگر بیحر سریع (مفتعلن مفتعلن فاعلات) که از همه ابیات پراکنده-
 ایی در دست داریم.

غیر از این مثنوی‌ها رودکی انواع دیگر شعر از قبیل قصیده و قطعه
 و غزل و رباعی در موضوعات مختلف مدحی و غنائی و هجو و
 وعظ و هزل و رثاء و غیره داشته است که همچنان که گفتیم اکنون
 اندکی از آنها در دست است.^۱

از جمله اشعار اوست:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب/ با صد هزار زینت و آرایش عجیب
 شاید که مرد پیر بدین گه جوان شد/ گیتی بدل یافت شباب از بی مَشیب
 چرخ بزرگوار یکی لشگری بکرد/ لشگرش ابر تیره و باد صبا ققیب

۱. سعید نفیسی تمام اشعار منسوب به رودکی و اشعاری را که واقعاً از اوست در
 جلد ۳ احوال و آثار رودکی گردآورده است.

تقاط برق روشن و تندرش طبل زن / دیدم هزار خیل و ندیدم چنین مهیب
 آن ابرین که گرید چون مرد سوگوار / و آن رعین که نالد چون عاشق کُیب
 خورشید زابر تیره دهد روی گاه / چون حصاری که گذر دارد از رقیب
 یک چند روزگار جهان دردمند بود / به شد که یافت بوی سمن را دوی طیب
 باران مشک بوی بیارید نو بنو / وز برف بر کشید یکی حله قصیب
 گنجی که برف پیش همی داشت گل گرفت / هر جو یکی که خشک
 همی بود شد رطیب

لاله میان کشت درخشد همی ز دور / چون پنجه عروس یحنا شده خضیب
 بلبل همی بخواند در شاخسار بید / سار از درخت سرو مر او را شده مُجیب
 صلصل بسر و بُن بر با نغمه کهن / بلبل بشاخ گل بر با لحنک غریب
 اکنون خورید باده و اکنون زبید شاد / کاکتون برد نصیب حییب از بر حییب...

گل صد برگ و مشک و عنبر سیب / یاسمین سپید و مورد بزیب
 این همه یکسره ناتمام شدست / نزد تو ای بت ملوک فریب
 شب عاشقت لیلة القدرست / چون تو بیرون کنی رخ از جلیب
 این جهان پاک خواب کردارست / آن شناسد که دلش بیدارست
 نیکی او بجایگاه بدیست / شادی او بجای تیمارست
 چه نشینی بدین جهان هموار / زشت کردار و خوب دیدارست

مادر می را بکرد باید قربان/ بچه او را گرفت و کرد بزندان
 بچه او را ازو گرفت ندانی/ تاش نکویی نخست وزو نکشی جان
 جز که نباشد دور بکردن/ بچه کوچک ز شیر و مادر و پستان
 تا بخورد شیر هفت مه بتمامی/ از سر اردیهشت تا بن آبان
 آنکه شاید ز روی دین و ره داد/ بچه به زندان تنگ و مادر قربان
 چون بسیاری بحبس بچه او را/ هفت شباروز خیره ماند و حیران
 باز چو آید به هوش و حال ببیند/ جوش بر آرد بنالد از دل سوزان
 گاه زیر زیر گردد از غم و گه باز/ زیر و زیر همچنان زانده جوشان
 زر بر آتش کجا بخواهی پالود/ جوشد لیکن زغم نجوشد چندان
 باز بکردار اشتری که بود مست/ کفک بر آرد ز خشم و راند سلطان
 مرد حرس کفکهاش پاک گیرد/ تا بشود تیر گیش و گردد درخشان
 آخر کارام گیرد و نچنجد نیز/ درش کند استوار مرد نگهبان
 چون بنشیند تمام و صافی گردد/ گونه باقوت سرخ گیرد و مرجان
 چند ازو سرخ چون عقبی بمانی/ چند ازو لعل چون نگین بدرخشان
 ورش بیویی گمان بری که گل سرخ/ بوی بدو داد و مشک و عنبر بابان
 هم بخم اندر همی گذارد چونین/ تا بگه نوبهار و نیمه نیشان
 آنکه اگر نیم شب درش بگشایی/ چشمه خورشید را ببینی تابان
 ور بیلور اندرون ببینی گویی/ گوهر سُرخست بکف موسی عمران
 زُفت شود راد مرد و سست دلاور/ گر بچشد زوی و روی زرد گلستان
 و آنک بشادی یکی قدح بخورد زوی/ رنج نبیند از آن فراز و نه احزان

بامی چونین که سالخورده بود چند / جامه بکرده فراز پنجه خُلقان
 مجلس باید بساخته ملکانه / از گل و از یاسمین و خیری الوان
 نعمت فردوس گستریده بهرسو / ساخته کاری که کس نسازد چونان
 جامه زرین و فرش‌های نوآیین / شهره ریاحین و تخت‌های فراوان
 یک صف میران و بلعمی بشسته / یک صف حُران و پیر صالح دهقان
 خسرو بر تخت پیشگاه نشسته / شاه ملوک جهان امیر خراسان
 تُرک هزاران پپای پیش صف اندر / هر یک چون ماه بر دو هفته درفشان
 هر یک بر سر باک مورد نهاده / لپش می سرخ و زلف و جعدش ریحان
 باده دهنده بتی بدیع ز خوبان / بچه خاتون ترک و بچه خاقان
 جوشش بگردد نبید چند بشادی / شاه جهان شادمان و خرم و خندان
 از کف ترکی سیاه چشم پرروی / قامت چون سرو و زلفکانش چوگان
 از آن می خوشبوی ساغری بستاند / یاد کند روی شهریار سجستان
 خود بخورد نوش و اولیاش همیدون / گوید هر یک چوهی بگیرد شادان
 شادی بوجعفر احمد بن محمد / آن مه آزادگان و مفخر ایران



می آرد شرف مردمی پدید / و آزاده تژاد از درم خرید
 می آزاده برون آرد از بد اصل / فراوان هنرست اندرین نبید
 هر آنکه که خوری می خوش آنگهست / خاصه چو گل و یاسمین دمید
 با حصن بلندا که می گشاد / بسا کره نوزین که می کشید

با دون بخیلا که می بخورد/ کریمی بجهان در پراکنید

مرا بسود و فرو ریخت آنچه دندان بود/ نبود دندان لابل چراغ تابان بود
 سپید سیم زده بود و در و مرجان بود/ ستاره سحری بود و قطره باران بود
 یکی نمائد کون زآن همه بود و بریخت/ چه نحس بود همانا، که نحس کیوان بود
 نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز/ چه بود منت بگویم قضای یزدان بود
 جهان همیشه چنین است گرد گردانست/ همیشه تا بود آیین گرد گردان بود
 همان که درمان باشد به جای درد شود/ و باز درد همان کز نخست درمان بود
 کهن کند بزمانی همان کجا نو بود/ و نو کند بزمانی همان که خُلَقان بود
 با شکسته بیابان که باغ خرم بود/ و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود
 همی چه دلی ای ماهروی مشکین موی/ که حال بنده از این پیش بر چه سامان بود
 بزلف چو گان نازش همی کنی تو بدو/ ندیدی آنگه او را که زلف چو گان بود
 شد آن زمانه که رویش بان دیبا بود/ شد آن زمانه که مویش بسان قطران بود
 چنانکه خوبی مهمان و دوست، بود عزیز/ بشد که باز نیامد، عزیز مهمان بود
 با نگار که حیران بُدی در چشم/ بروی او در چشم همیشه حیران بود
 شد آن زمانه که او شاد بود و خرم بود/ نشاط او بفزون بود و بیم نقصان بود
 همی خرید و همی سخت بی شمار درم/ بشهر هر گه یک ترک نار بستان بود
 با کنیزک نیکو که میل داشت بدو/ بشب زیاری او نزد جمله پنهان بود
 بروز چونکه نیارست شد بدیدن او/ نهیب خواجه او بود و بیم زندان بود
 نپید روشن و دیدار خوب و روی لطیف/ اگر گران بد زی من همیشه ارزان بود

دلم خزانه پر گنج بود و گنج سخن / نشان نامه ما مهر شعر عنوان بود
 همیشه شاد و ندانستی که غم چه بود / دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود
 با دلا که بان حریر کرده بشعر / از آن پس که به کردار سنگ و سندان بود
 همیشه چشم زی زلفکان چابک بود / همیشه گوشم زی مردم سخن دان بود
 عیان نه زن و فرزند نه مؤنت نه / ازین ستم همه آسوده بود و آسان بود
 تو رودکی را ای ماهرو کتون بینی / بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
 بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی / سرود گویان گویی هزار دستان بود
 شد آن زمان باو انس رادمردان بود / شد آن زمانه که او پیشکار میران بود
 همیشه شعر وُرا زی ملوک دیوانست / همیشه شعر وُرا زی ملوک دیوان بود

روی به محراب نهادن چه سود / دل بیخارا و بتان طراز
 ایزد ما وسوسه عاشقی / از تو پذیرد نپذیرد نماز

شادی زی با سیاه چشمان شاد / که جهان نیست جز فسانه و باد
 زآمده تنگدل نباید بود / وز گذشته نکرد باید یاد
 من و آن جعد موی غالیه موی / من و آن ماه روی حور نژاد
 نیک بخت آن کسی که داد و بخورد / شوربخت آنکه او نخورد و نداد
 باد و ابرست این جهان افسوس / باده پیش آر هر چه بادا باد

زمانه پندی آزاد وار داد مرا / زمانه را چو نکو بنگری همه پندست
 بروز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری / با کسا که بروز تو آرزومندست

زندگانی چه کوتاه و چه دراز / نه بآخر ببرد باید باز؟
 هم بچنبر گذار خواهد بود / این رسن را اگر چه هست دراز
 خواهی اندر عنا و شدت زی / خواهی اندر امان بنعمت و ناز
 خواهی اندک‌تر از جهان بپذیرد / خواهی از ری بگری تا بطراز
 این همه باد و بود تو خوابست / خواب را حکم نی مگر بمجاز
 این همه روز مرگ یکسانند / نشناسی ز یکدیگر شان باز

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند / جان گرمی بجانش اندر پیوند
 دایم بر جان او بلرزم از یراک / مادر آزادگان کم آرد فرزند
 از ملکان کس چنو نبود، جوانی / راد و سخندان و شیرمرد و خردمند
 کسی شناسد همی که کوشش او چون / خلق نداند همی که بخشش او چند
 دست و زبان زر و در پراگند او را / نام بگیتی نه از گراف پراکند
 در دل ما شاخ مهربانی بنشاست / دل نه بیازی ز مهر خواسته برکند
 همچو معماست فخر و همّت او شرح / همچو آبست است فضل و سیرت او زند
 گر چه بکوشند شاعران زمانه / مدح کسی را کسی نگوید مانند
 سیرت او تخم گشت و نعمت او آب / خاطر مدّاح او زمین برومند
 سیرت او بود وحی نامه بکسری / چونکه با آئیش پندنامه بیا کند

سیرت آن شاه پندنامه اصلیت / زآنکه همی روزگار گیرد ازو پند
هر که سر از پند شهریار بیچد / پای طرب را بدام گُرم درافکند
کیست بگیتی؟ خمیرمایه ادبار / آنکه به اقبال او نباشد خرسند
هر که نخواهد همی گشایش کارش / گو بشو و دست روزگار فرو بند
ای ملک از حال دوستانش همی ناز / ای فلک از حال دشمنانش همی خند
آخر شعر آن کنم که اول گفتم / دیر زیاد آن بزرگوار خداوند

برای سپنج مهمان را / دل نهادن همیشگی نه رواست
زیر خاک اندرون باید خفت / گرچه اکنونت خواب بر دیباست
با کسان بودند چه سود کند / که بگو راندرون شدن تنهاست
یار تو زیر خاک مور و مگس / بدل آنکه گیسوت پیراست
آنکه زلفین و گیسوت پیراست / گرچه دینار یا درمش بهاست
چون ترا دید زرد گونه شده / سرد گردد دلش نه نایناست

مهران جهان همه مردند / مرگ را سر همه فرو کردند
زیر خاک اندرون شدند آنان / که همی کوشکها برآوردند
از هزاران هزار نعمت و ناز / نه بآخر جز از کفن بردند
بود از نعمت آنچه پوشیدند / و آنچه دادند و آنچه را خوردند

مُردِ مرادی^۱ نه همانا که مُرد / مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد
 جان گرامی پیدر باز داد / کالبد تیره بمادر سپرد
 آنِ مَلک با مَلکی رفت باز / زنده کنون شد که تو گویی بمرد
 کاه بُداو که بیادی پرید / آب بُد او که بسرما فسرد
 شانه نبود او که به مویی شکست / دانه نبود او که زمینش فسرد
 گنج زری بود درین خاکدان / کود و جهان را بجوی میشمرد
 قالب خاکی سوی خاکی فکند / جان و خرد سوی سموات برد
 صاف بُد آمیخته با دُرد می / بر سر خُم رفت و جدا شد ز دُرد
 در سفر افتد بهم ای عزیز / مروزی و رازی و رومی و کُرد
 خانه خود باز رود هر یکی / اطلس کی باشد همتای بُرد
 خامُش کن چون قطب ایراملک / نام تو از دفتر گفتن سترد

نگارینا شنیدم که گاه محنت و راحت / سه پراهن سلب بودست یوسف را بچمرلندر
 یکی از کید شد بر خون دوم شد چاک از تهمت / سوم یعقوب را از بوش روشن
 گشت چشم تر

رخم ماند بدان اول دلم ماند بدان ثانی / نصیب من شود در وصل آن پراهن دیگر

۱. منظور ابوالحسین محمد بن محمد مرادی بخارایی از شاعران معاصر نصر بن احمد است (تبیمة الدهر فی محاسن أهل العصر، عبد الملک ثعالی، دمشق، ج ۴، ص ۱۲-۱۳).

بآنکه دلم از غم هجرت خونست / شادی بغم توام زغم افزونست
اندیشه کم هر شب و گویم یا رب / هجرانش چنین است وصالش چونست

بی روی تو خورشید جهانسوز مباد / هم بی تو چراغ عالم افروز مباد
با وصل تو کس چون من بدآموز مباد / روزی که ترا نبینم آرزو مباد

زلفش بکشی شب دراز اندازد / ور بگشایی چنگل باز اندازد
ورپیچ و خمش زیکدیگر بگشایند / دامن دامن مشک طراز اندازد

چون کشته ببینی ام دو لب گشته فراز / از جان تهی این قالب فرسوده باز
بربالینم نشین و می گوی بناز / کای کشته ترامن و پشیمان شده باز

در جستن آن نگار پر کینه و جنگ / گشتیم سرا پای جهان بادل تنگ
شد دست ز کار و رفت پا از رفتار / این بس که بسر زدیم و آن بس که بسنگ

چون کار دلم ز زلف او ماند گره / بر هر رگ جان صد آرزو ماند گره
امید ز گریه بود افسوس افسوس / کآن هم شب و وصل در گلو ماند گره

اهمیت و جایگاه

رودکی در آغاز سده چهارم قمری درخشش یافت و به سرعت در جایگاه استاد شاعران این دوره قرار گرفت. در منابع قدیمی او را استاد شاعران و مقدم شعرای عجم خوانده‌اند.^۱ نیز او را پدر شعر فارسی خوانده‌اند.^۲ اینکه کلیله و دمنه را به شعر پارسی درآورد، پیامی ویژه دارد. چون کلیله و دمنه یک اثر سیاسی است و به شیوه سمبلیک، ساختار قدرت را بررسی و گزارش می‌کند. این ساختار به مدل پادشاهی ایران بسیار نزدیک است. بنابراین رودکی با استفاده از ابزار ادبیات و شعر به رشد و توسعه فرهنگ فارسی کمک رساند. به همین دلیل رودکی علاوه بر آنکه از بزرگترین شاعران ایران است. از بزرگترین ایران سازان آن دوره هم هست. سمعانی در وصف او گفته است: «قیل أنه أوّل من قال الشعر الجید بالفارسیة و قال ابوسعید الادریسی الحافظ، ابوعبدالله الروذکی کان مقدماً فی الشعر بالفارسیة فی زمانه علی اقرانه» و باز گوید «وکان ابوالفضل البلعمی وزیر اسمعیل بن احمد والی خراسان یقول لیس المروذکی فی العرب و العجم نظیر». توجهی که شعرای بزرگ ایران به سخن رودکی داشته و اغلب به تضمین اشعار او یا ذکر عظمت وی در شاعری مبادرت ورزیده‌اند، جملگی مؤید سخن سمعانی است.

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲. دانشنامه دانش‌گستر، مقاله رودکی.

ابوالحسن شهید بلخی شاعر استاد و معاصر رودکی در باب وی چنین گفته است:

بسخن ماند شعر شعرا/ رودکی را سخنش تلونیبست
شاعران را خه و احسنت مدیح/ رودکی راخه و احسنت هجیست
کسائی چنانکه دیده‌ایم او را استاد شاعران شمرده و دقیقی علاوه
بر ذکر او و شهید در دویتی که قبلاً نقل شده است، در دو بیت ذیل
او را به بزرگی ستوده و بر خویشتن ترجیح داده و گفته است:

کرا رودکی گفته باش مدیح/ امام فنون سخن بود ور
دقیقی مدیح آورد پیش او/ چو خرما بود برده سوی هجر
نظامی عروضی صاحب چهار مقاله وی را صاحبقران شاعری
شمرده است:

ای آنکه طعن کردی در شعر رودکی/ این طعن کردن تو ز جهل وز کودکیست
کانکس که شعر داند داند که در جهان/ صاحبقران شاعری استاد رودکیست
و عنصری با همه استادی خویش بقصور خود در غزل‌سرایی
نسبت به رودکی اعتراف نموده و گفته است:

غزل رودکی وارنیکو بود/ غزل‌های من رودکی وار نیست
اگرچه بیچم بیاریک وهم/ بدین پرده اندر مرا بار نیست
استاد علی بن جولوغ فرخی سیستانی یک بیت از اشعار رودکی را
بصورت ذیل تصمین نموده است:

یک بیت شعر یاد کنم زآنکه رودکی / گرچه ترا نگفت سزاوار آن توی
 جز برتری نجویی گویی که آتشی / جز راستی نخواهی مانا ترازوی
 و سوزنی یک بیت از قصیده‌ایی را که رودکی در مدح ابوالفضل
 بلعمی سروده بود در یکی از قصائد خویش آورده:

در مدح تو بصورت تضمین ادا کنم / یک بیت رودکی را در حق بلعمی
 صدر جهان جهان همه تاریک شب شدست / از پهر ما سپیده صادق همی دمی
 و گویا تضمین معروفی بلخی نیز از همین قصیده رودکی صورت
 گرفته باشد، درین بیت که ضمناً دلالت بر تعلق رودکی به مذهب
 اسمعیلیان می‌نماید:

از رودکی شنیدم سلطان شاعران / کاندرا جهان بکس مگرو جز بفاطمی
 ایات ذیل که یکی از شاعران معاصر استاد رودکی در مرگ او
 سروده است، دلیل قاطعی بر علو مقام آن شاعر در نزد معاصران و
 استادان عهد اوست:

رودکی رفت و ماند حکمت وی / می بریزد نریزد از می بوی
 شاعرت کو کنون که شاعر رفت / نبود نیز جاودانه چنوی
 خون گشت آب چشم از غم وی / زاندهش موم گشت آهن و روی
 ناله من نگر شگفت مدار / شو شب زار زار نال بر اوی
 چند جویی چنو نیایی باز / از چنو در زمانه دست بشوی

کتابشناسی

رودکی به کثرت اشعار مشهور بود. اما اکنون جز ابیات پراکنده در قالب‌های قطعه، قصیده، رباعی و مثنوی چیزی از آنها باقی نمانده است. اشعار باقیمانده از او در ایران و تاجیکستان، به کوشش عبدالغنی میرزایف منتشر شده است. نیز ذبیح‌الله صفا در کتاب *تاریخ ادبیات در ایران*، ابیات باقیمانده را جمع آورده است. نیز کتابی به نام *آثار منظوم رودکی در مسکو*، ۱۹۶۴م، منتشر شده است.

غیر از اشعار، کلیله و دمنه را هم به نظم فارسی درآورد. امروز فقط اندکی از این اثر بر جای مانده است.^۱ این اثر را به فرمان امیر نصر و با مساعدت ابوالفضل بلعمی وزیر دانشمند او انجام داد. اما درباره رودکی از قدیم مورخین، زندگی و نسبت او را آورده‌اند: سمعانی در *الانساب*؛ دولتشاه سمرقندی در *تذکره*؛ آذریبگدلی در *آتشکده*؛ هدایت در *مجمع الفصحاء*؛ سمرقندی در *چهارمقاله*؛ عوفی در *لباب الالباب*؛ تاریخ سیستان.

برخی آثار درباره رودکی در دوره معاصر چنین است:
احمد اداره‌چی گیلانی، *شاعران هم عصر رودکی*، تهران، نشر موقوفات افشار، ۱۳۷۰.

۱. دانشنامه دانش‌گستر، مقاله رودکی.

- بدیع‌الزمان فروزانفر، سخن و سخن‌وران، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۵۸.
- ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، چاپ بیستم، تهران، ققنوس، ۱۳۸۱.
- رودکی (به زبان روسی)، با مقدمه ای. س. براگینسکی، ترجمه درژاوین، استالین آباد، ۱۹۵۵ م.
- رودکی نایب‌ای احیاگر، به‌کوشش علی نوری، قم، دفتر فرهنگ معلولین، ۱۳۹۰.
- سعید نفیسی، احوال و آثار رودکی، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- صدرالدین عینی و سمنوف، استاد رودکی (به فارسی و لاتین)، استالین آباد، ۱۹۴۰ م.
- عبدالغنی میرزایف (زیر نظر)، اشعار هم عصران رودکی (به فارسی تاجیکی)، استالین آباد، ۱۹۵۸ م.
- عبدالغنی میرزایف (زیر نظر)، نمونه فولکلور در رودکی (به فارسی تاجیکی)، استالین آباد، ۱۹۵۸ م.
- عبدالغنی میرزایف، رودکی و انکشاف غزل در عصرهای ۱۵-۱۰ (به فارسی تاجیکی)، استالین آباد، ۱۹۵۷ م.
- م. زند، صاحب قران شاعری استاد رودکی (به فارسی و خط سبزیل)، استالین آباد، ۱۹۵۷ م.
- محمدصادق همایون فرد، کتاب‌شناسی رودکی، مرکز اسناد علمی، تهران، ۱۳۶۵.

استقبال نسل جدید از رودکی

رودکی پس از وفات در روستای محل زندگی خود دفن شد. این محل اکنون به نام پَنجکَنَت یا پنجکند یا پنجیکت یا بومجکت (به فارسی تاجیکی: Панҷакент) در استان سغد در قسمت غرب جمهوری تاجیکستان قرار دارد. شهر پَنجکَنَت به دلیل مقبره رودکی شهرت جهانی دارد. مردم این شهر اکثراً تاجیک و جمعیتی از آنان ازبک می‌باشند. نام اصلی آن «پنج کند» به معنای پنج شهر است. گویا در قدیم به «پنج ده» معروف بوده است. این محل در سمرقند قدیم واقع بوده اما امروز نام‌های این منطقه تغییر یافته است.

رودکی شاعری پرآوازه در تاجیکستان کنونی است. مردم تاجیک بسیار به او علاقه دارند، اشعار او در هر کوی و برزن به چشم می‌خورد، رسانه‌ها و رادیو و تلویزیون ملی تاجیکستان پیوسته از اشعار او استفاده می‌کنند. تاکنون چند همایش جهانی درباره رودکی در تاجیکستان برگزار شده است و پژوهشگران جهان با شخصیت و ادبیات او آشنایی دارند.

اهمیت رودکی در اینست که کور مادر زاد بود ولی استعداد و توانایی‌های خود را به کار گرفت و با پشتکار به مقام والایی دست یافت بطوری که چندین قرن است از مشاهیر برجسته جهان به شمار می‌رود. اشعار رودکی به مذاق نسل جدید پارسی زبان خوش آمده و جوانان ایرانی، تاجیکی و افغانی از اشعار رودکی استقبال مطلوبی داشته‌اند.

دفتر فرهنگ معلولین مؤسسه ای غیرانتفاعی و بین المللی است که توسط حضرت حجة الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی (مدیر) تأسیس شده است. هدف متنی این مؤسسه ارتقای فرهنگ اسلامی در بین جامعه عزیز معلولان و افزایش توانایی و خلاقیت های آنان است. از اینرو با تولید آثار مذهبی به روش بریل، گویا و الکترونیک دسترسی آنان را به منابع اسلامی آسان تر می نماید.



آرامگاه رودکی در پنجکنت تاجیکستان



دفتر فرهنگ معلولین
دار الثقافة للمعوقين
Handicap Cultural Center